

هو العليم

## بررسی حدیث رفع (10)

تبیین آراء مرحوم نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه صد و نود و دوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

## توضیحی در باب قیود احکام

بحث در جلسه گذشته به اینجا رسید که شارع و همین طور هر مقننی و هر مولایی با توجه به شرایط مختلف و با توجه به حدود و قیود مختلف، موضوعی را متعلق برای حکمی قرار می دهد که آن موضوع در شرایط مختلفهٔ اخرى متعلق برای حکم مخالف است؛ [مثلاً] موضوع اکرام عالم با توجه به قید تقوا تارة متعلق برای حکم قرار می گیرد و [تارة أخرى] موضوع عدم اکرام عالم با توجه به قید عدم تقوا و فسق، موضوع برای حکم قرار می گیرد. بنابراین اشکالی ندارد که شارع در مرتبة جعل و در مرتبة انشاء موضوع را با اضافهٔ به قیدی من حیث المجموع موضوع و متعلق برای حکم قرار بدهد؛ یا اینکه در مرتبة جعل اولاً آن موضوع را بدون قید متعلق برای حکم قرار بدهد و بعد **مضی زمان**، حد و قیودی یا ظرفی را منضم به آن موضوع قرار بدهد.

یک وقت شارع **مِنَ أَوَّلِ الْأَمْرِ** می گوید: **صُمُّ أَحَدًا مِنَ الْأَيَّامِ** و بعد از یک مدت می گوید: **صُمُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ**؛ اولاً این **صُمُّ** بدون قید ظرف، متعلق به **أحد الأيام** است بعد با امر دیگری تعلق می گیرد، یک قیدی اضافه می شود و این اطلاق مقید به این قید **يوم الجمعة** می شود. یا اینکه شارع **مِنَ أَوَّلِ الْأَمْرِ** می گوید: **صُمُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ**؛ هیچ تفاوتی ندارد؛ یعنی **مِنَ أَوَّلِ الْأَمْرِ** صوم منضم و مقید به **يوم الجمعة** متعلق برای امر است، نه صوم اطلاق. التفات فرمودید؟! از اول صوم اطلاقی متعلق برای وجوب نیست؛ بلکه صوم روز جمعه به قید **يوم الجمعة، دفعة واحدة** متعلق برای وجوب است. درست شد؟!

## کیفیت بیان قیود متأخر از مقام جعل

یک بحثی را آقایان مطرح کرده اند در اینکه قیودی که رتبتاً متأخر از تعلق خطاب هستند و متأخر از مقام جعل و انشاء هستند، آیا آن قیود منضم به امر اولی و منضم به خطاب اولی، ممکن است متعلق خطاب قرار بگیرد یا احتیاج به امر ثانوی و به عنوان متمم جعل باید شارع و مولا این قیود را مدّ نظر قرار بدهد؟! فرض کنید قید تقرّب؛ اگر شارع قصد تقرّب را شرط برای صحت صلاة بداند و بگوید: **صَلِّ صَلَاةَ الظَّهْرِ مُتَقَرِّبًا** آیا ممکن است شارع با امر اولی، اولاً بلاول این قصد و قید تقرّب را در آن امر اولی لحاظ کند؟! می گویند: نمی شود. چرا؟! چون لازمه اش دوریت است؛ به جهت اینکه قصد تقرّب مترتب بر سبق امر بر صلاة است؛ اول مولا باید امر به صلاة را بیاورد که **صَلِّ صَلَاةَ الظَّهْرِ**، بعد داعی برای تقرّب در مخاطب ایجاد بشود، آن گاه شارع بگوید: **صَلِّ صَلَاةَ الظَّهْرِ مُتَقَرِّبًا إِلَيْهِ** و به قصد وجه، والا اگر از اول امر بگوید: **صَلِّ الظَّهْرَ مُتَقَرِّبًا** معنایش این است که خطاب به صلاة ظهر متعلق به تقرّب شده است؛ چون قید در وضع و در رفع خطاب و

متعلق خطاب نقش دارد و دخیل است و با وجود قید، متعلق خطاب محقق می‌شود و با انتفاء قید آن مقید هم از بین می‌رود. بنابراین به واسطه دخالت قید وضعاً و رفعاً در متعلق خطاب، نمی‌شود مولا آن خطاب را اولاً بلاول متعلق بر قید کند؛ چون دور لازم می‌آید؛ بلکه اول باید مولا امر را بگوید، بعد بیاید یک قیدی را منضم به آن کند؛ چون دخالت قید در تعلق خطاب، متقدّم بر خود خطاب است؛ **صُم بشرط أن يكون هذا الصوم في يوم الجمعة لا صوم ينحو الإطلاق**، این صوم باید با قید **يوم الجمعة** باشد.

حالا البته در مورد **يوم الجمعة** بحثی هست که بعداً مطرح می‌کنیم. همین مطلبی را که همه هم می‌گویند که قصد تقرّب که همان قصد وجوب است چه موقع از مکلف متمشی می‌شود؟ آن وقتی که مکلف مسبوق به امر به صلاة شده است. امر به صلاة اول در ذهن مکلف مستقر شده است، بعد حالا که این امر به صلاة آمده است، شارع می‌آید و این قصد وجوب را بر این امر به صلاة اضافه می‌کند. اما اگر از اول امر بیاید و بگوید: **صَلِّ متقرباً إليه** یعنی صلاة را به شرط تقرّب به من اتیان کن؛ اینکه می‌گوید: صلاة را به شرط تقرّب به من اتیان بکن در حالی که امر به صلاة هنوز نیامده است، معنایش این است که امر به وجوب صلاة متوقف بر اتیان تقرّب است؛ متقرباً است و اتیان صلاة متقرباً منوط به مسبقیت امر به صلاة است و **هذا دور واضح**؛ لذا از باب متمم جعل شارع می‌آید و تقرّب یا قصد وجوب را بعد از امر اول به عنوان متمم جعل اضافه می‌کند.

### کلام مرحوم نائینی درباره متمم جعل

و همین‌طور مرحوم نائینی می‌فرماید: در مورد قیودی که ما داریم، من باب مثال امر به تهیه مقدمات برای سفر حج، من باب مثال امر به مقدمات برای صلاة مثل امر به وضو **مقدمة لصلاة**، امر به تهیه زاد و راحله **مقدمة للحج**، تمام این امرهایی که داریم نمی‌شود ابتدائاً امر مولا روی این مقدمات برود. چرا؟ چون این مقدمات، مقدمیتشان بعد از فرض تعلق امر به حج است، بعد از فرض تعلق امر به صلاة است؛ یعنی اول باید امر به صلاة بیاید، حالا که امر به صلاة واجب شد، از باب مقدمیت، مقدماتش هم واجب است. اما از اول که نمی‌شود شارع بگوید که باید تحصیل وضو کنی! هنوز امر به صلاة نیامد تحصیل وضو برای چه می‌خواهد؟! باید اول امر به صلاة بیاید، شارع بگوید: **صَلِّ صلاة الظهر** بعد آن وقت می‌گوید: شرط صحت صلاة تحصیل وضو است، تحصیل طهارت مائیه یا ترابیه است؛ اما اگر از ابتدا بگوید: **صَلِّ صلاة الظهر بشرط الطهارة**؛ اگر [این گونه] بگوید، این وجوب صلاة الظهر مشروط به طهارت شد؛ درحالی که وجوب طهارت متأخّر از وجوب صلاة است و دیگر نمی‌شود متقدّم باشد درحالی که اتکاء یک مشروط به یک شرط، دلالت بر تأخّر مشروط از شرط می‌کند و در اینجا کار برعکس شده است؛ به جای اینکه امر بر وضو و امر بر طهارت متأخّر از امر بر صلاة بیاید، چون وجوب طهارت و وجوب وضو در صورت وجوب صلاة است و قبل از صلاة ظهر و قبل از زوال، تحصیل طهارت واجب نیست، شما می‌توانید تا قبل از ظهر وضو نگیرید و محدثاً باقی بمانید؛ اما همین که زوال شمس

محقق شد امر به وجوب وضو می آید، چرا امر به وجوب به وضو می آید؟! چون امر به وجوب صلاة ظهر آمده، اوّل امر به وجوب صلاة ظهر می آید، بعد امر به وجوب صلاة ظهر آمد شارع می گوید: این صلاة ظهر بدون وضو محقق نمی شود باید وضو بگیرید؛ لذا امر به مقدمات مانند غسل حائض قبل الفجر یا امر به وضو قبل از صلاة یا امر به مقدمات سفر قبل از موسم حج، تمام اینها را از باب متمم جعل شارع واجب می کند و الاّ اگر لحاظ این قیود یا لحاظ این ظروف را در نفس خطابی که به آن موضوعات تعلق گرفته است کند از باب وجوب یا از باب حرمت، لازمه اش دور صریح و دور واضح است این کلام مرحوم نائینی بود.<sup>۱</sup>

### متعلق «ما» در حدیث «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»

حالا براساس این کلام یک مطلبی را ایشان مترتب می کنند و می فرمایند: در حدیث رفع فرض بر این است که در «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» این «ما» به چه چیزی تعلق می گیرد؟! یعنی این مقدمه را برای این نکته ایشان مطرح می کند که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ»، أحدها: «مَا لَا يَعْلَمُونَ» این «رفع» به «مَا لَا يَعْلَمُونَ» تعلق می گیرد. حالا که اینکه «رفع» به «ما» تعلق گرفته است، آیا ممکن است که شارع در مقام جعل حکم و در مقام انشاء حکم را جعل کند بالنسبة إلى العالم و بالنسبة إلى الشاك؟ نمی شود؛ چرا؟ چون شاکّ یعنی مکلفی که نسبت به آن حکم واقعی شک دارد، پس باید حکم واقعی سابقاً وجود داشته باشد، بعد مکلف مطلب را بالنسبه به حکم واقعی لحاظ کند إِمَّا أَنْ يَكُونَ عَالِماً و إِمَّا أَنْ يَكُونَ جَاهِلًا. دیگر نمی شود به نفس آن حکم واقعی علم و شک مکلف در آن دخالت داشته باشد، این باطل است دیگر. علم مکلف به حکم واقعی تعلق می گیرد، پس باید حکم واقعی سابق بر علم مکلف است. جهل مکلف به حکم واقعی تعلق می گیرد. مکلف إِمَّا عَالِمٌ بِالْحَكْمِ الواقعي و إِمَّا جَاهِلٌ بِالنسبة إلى الحكم الواقعي؛ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ حَكْمُ الْوَاقِعِ سَابِقاً عَلَى الْعِلْمِ و الشك، و العلم و الشك للمكلف مسبقاً بِالنسبة إلى الحكم الواقعي.

بناءً على هذا آیا شارع با توجه به این مطلب ممکن است مسئله شک را بر حکم واقعی اخذ کرده باشد؟! دیگر نمی تواند اخذ کند. برای شاک از باب متمم جعل باید حکم ظاهری را جعل بکند. این جعل شارع از باب متمم جعل، بستگی به اختلاف دواعی و اغراض در جعل، تفاوت می کند. در یک جا لحاظ حکم واقعی را در صورت جعل می کند و حکم به ایجاب احتیاط می کند؛ مثل مواردی که آن موارد شارع نسبت به اتیان آن یا نسبت به عدم اتیان آن اهتمام دارد؛ دماء و فروج و اغراض از مواردی هستند که شارع اهتمام دارد. در بعضی از موارد شارع اهتمامی در اتیان و عدم اتیان ندارد. در آنجا به لسان رفع یا به لسان جَلْ یا به لسان اباحه و جعل حکم ظاهری می کند؛ «كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ - [أَوْ] مَبَاحٌ - حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»<sup>۲</sup> یا «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي

<sup>۱</sup> فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۳۹.

<sup>۲</sup> الکافی، ج ۵، کتابُ المعيشة، بابُ النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

**تَسْعَة...**<sup>۱</sup> یا به عنوان رفع یا به عنوان حلّ یا به عنوان اباحه احکام را در صورتی که اهمّی به وقوع و یا عدم وقوع ندارد، جعل می کند. درست شد؟! حالا بنابراین منظور و مفاد از **«رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»** در حدیث رفع عبارت از جعل به حکم ظاهری است که آن جعل حکم ظاهری عبارت از **فسحة المكلف و رخصته و ترخیص المكلف بالنسبة إلى الفعل و بالنسبة إلى الترك**. این عبارت از ترخیص است که معنایش عدم ایجاب احتیاط است؛ معنای ترخیص عدم ایجاب احتیاط است؛ شارع در اینجا احتیاط را واجب نکرده است.

### نظر در مقدمه مرحوم نائینی

البته در اینجا نسبت به اصل مقدمه ای که ایشان فرمودند، در آن تأمل و نظری هست، به جهت اینکه با توجه به آن مطلبی را که عرض کردیم در اینکه شارع گاهی از اوقات موضوع را ساذجاً و خالصاً بدون **أی قید و أی حدّ و شرط** مدنظر قرار می دهد و حکم را روی آن جعل می کند و بعد از باب متمم جعل قیدی را اضافه می کند یا حدّی را اضافه می کند...

...چه اشکال دارد که شارع از اوّل امر بیاید و یک قیدی را منضم به موضوع **من أوّل الأمر** خطاب اوّلی را متوجه او کند. مگر ما نمی گوئیم: **أكرم زیداً ليلة الجمعة؟!** آیا معنایش این است که در اینجا دو خطاب داریم؛ یکی سابق و یکی لاحق؟! نه، آیا اوّل باید شارع حتماً بگوید: **أكرم زیداً** و بعد بگوید: **أكرمه ليلة الجمعة؟!** نیاز به این ندارد؛ بلکه **من أوّل الأمر** می گوید: **أكرم زیداً ليلة الجمعة؟!** درست شد؟! یا اینکه فرض کنید در مورد حج یک وقت شارع حج را مدنظر قرار می دهد و مقدماتش را منضمّاً با او مدنظر قرار می دهد و حکم را روی او می برد. یا در مورد صلاة می گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ متطهراً** وقتی که شارع می گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** آنچه که منع می کند و مانع است از اینکه خطاب اول، امر به مقدمه استنباط و استخراج بشود، عبارت از دوریت است. وجوبی که به طهارت تعلق گرفته است، آن وجوب بعد از فرض وجوبی است که به صلاة تعلق گرفته است، اگر این است خب ما الآن در اینجا در مندوحه هستیم؛ به محض اینکه شارع می گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** وجوب به صلاة ظهر در اینجا محقق شد الآن ما فهمیدیم **صَلِّ الظَّهْرَ**، بعد شارع می گوید: **متطهراً بهذا الشكل و بهذا الكيفية و بهذا الكمية و بهذا القيود و بهذا الشروط** چه اشکال دارد؟! یا اینکه شارع می گوید: ﴿وَلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مِّنْ أَسْوَاطِ الْإِسْرَافِ إِلَى سَيْلٍ﴾<sup>۲</sup> **بهذه الأشكال و بهذه الكيفية** وجوب تحصیل مقدمات مترتب بر وجوب حج است؛ ولی صحبت در این است که منع از اندراج تحصیل مقدمات در خطاب

<sup>۱</sup> الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷، ح ۹.

<sup>۲</sup> سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۵۰:

«و از برای خدا بر عهده مردم است، که کسانی که راه تمکّن و طریق قدرتی برای رفتن به خانه خدا را دارند، حجّ خانه او را انجام دهند».

اول، به چه جهت و وجهی است؟!

شارع از اول می گوید: ﴿وَلَهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مِّنْ أَسْوَاقِ بَنِي إِسْرَءِيلَ﴾ همین که می گوید: ﴿مَنْ أَسْوَاقِ بَنِي تَمِيمٍ﴾، این اصلاً متمم جعل نیست؛ این نفس تعلق وجوب به تحصیل مقدمات است در صورتی که استطاعت محقق باشد و دیگر نیاز به متمم جعل نداریم. یا اینکه فرض کنید شارع می گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ مُتَقَرِّباً إِلَيْهِ؛ بِنِيَةِ التَّقَرُّبِ**، الآن که شارع گفته است: **صَلِّ الظَّهْرَ مُتَقَرِّباً** این در اینجا وجوب تقرُّب و وجوب نیت متأخِّر از **صَلِّ الظَّهْرَ** است؛ این چه اشکالی دارد که شارع صلاة ظهر را با قید به تقرُّب، مدّ نظر قرار داده و حکم را روی او برده است؟! بله، در عالم خارج و در عالم اعیان، نیت تقرُّب باید مترتب بر وجوب صلاة باشد؛ خب این اشکال ندارد. بله همین کفایت می کند که شارع بگوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** همین که می گوید: **صَلِّ الظَّهْرَ** الآن آن وجوب در عالم اعیان متحقق شد، بعد می گوید: **مُتَقَرِّباً**؛ یعنی این وجوب صلاة ظهر باید توأم با تقرُّب بشود؛ یعنی وجود خارجی صلاة باید توأم با تقرُّب شود نه اینکه اصل وجوب صلاة منوط به نیت تقرُّب است. این دو مطلب است.

خلطی که در اینجا شده این است که آقایان خیال می کنند که در نیت تقرُّب و امثال ذلک که جنبه مقدمی دارند و امر به آنها متأخِّر از امر به نفس شیء است، وجوب شیء، مشروط به آن تحقق و کون آن قید است؛ در حالی که وجوب روی آن شیء رفته است و آن وجود خارجی آن مأموریه مقید به صلاة است؛ یعنی وجود خارجی نه وجوب خارجی. وجوب روی صلاة رفته معنای **صَلِّ الظَّهْرَ مُتَقَرِّباً إِلَيْهِ** این است که وجوب روی صلاة ظهر رفته است، **مُتَقَرِّباً إِلَيْهِ** اثبات می کند که وجود خارجی صلاة و صحت آن منوط به تقرُّب است، این چه اشکالی دارد؟! دور لازم نمی آید. دور در آن جایی لازم می آید که وجوب صلاة مشروط به تقرُّب است و وجوب تقرُّب مشروط به سبق امر به صلاة است آنجا دور لازم می آید؛ ولی در اینجا وجوب خارجی مشروط به تقرُّب است نه وجوب صلاة، فلذا تمام این مطالبی که ایشان نقل کردند و همین طور سایر آقایان همه محلّ تأمل و محلّ نظر قرار می گیرد.

### عدم لحاظ علم مکلف هنگام جعل حکم توسط شارع

بله در اینجا نسبت به علم و شک می توانیم مطلب را تا حدودی توجیه کنیم و بگوییم که شارع در موقع جعل به حکم، علم مکلف را به حکم، یا شک مکلف را نسبت به حکم مدّ نظر قرار نمی دهد؛ این درست است. این مسئله در مقام انشاء است، در مقام جعل حرمت روی خمر رفته است؛ **لا تشرب الخمر** حرمت روی معلوم الخمریة یا روی مشکوک الخمریة نرفته است **لا تشرب الخمر**؛ شرب خمر حرام است. این در مقام جعل حکم است؛ صلاة ظهر واجب است، صوم رمضان واجب است، زکات واجب است، درست شد؟! اینها اموری هستند که روی آن متعلق رفته اند؛ اما حکم دیگری را که شارع بعد از جعل به اصل حکم در مقام انشاء دارد

مرتبه تنجز حکم است. تمام مسئله ما در حدیث رفع و در جعل حکم ظاهر **عوضاً عن الحكم الواقعی** - در طول حکم واقعی یا در عرض حکم واقعی - به جعل در مقام انشاء نمی خورد؛ بلکه به مقام تنجز می خورد. بحث در مقام تنجز است که مکلفی که در مقام تنجز واجد شرایط نیست آیا این مکلف مشمول خطاب اولی انشایی می شود یا نمی شود؟! صحبت در این است. در مورد «**ما أكرهوا عليه و ما لا يطيقون و ما اضطروا إليه**» و امثال ذلک وقتی که نگاه به دلیل حدیث رفع می کنیم این مسئله پیش می آید، همان طور که مرحوم نائینی در اینجا فرمودند که در این موارد از تأثیر مقتضی جلوگیری می کند.<sup>۱</sup>

### اشکال به مرحوم نائینی نسبت به وجود مقتضی جعل در فقرات خمس

اشکال ما به نائینی اینجا بود. ایشان می فرمودند: مقتضی برای جعل در این خمس وجود دارد؛ «**رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ الْخَطَا وَ النَّسِيَانِ وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ**» مقتضی، مصالح و مفاسد نفس الامریه هستند، اینها مقتضی برای جعل حکم هستند.

از ایشان سؤال می کنیم که مقتضی برای جعل در مقام انشاء وجود دارد یا در مقام تنجز هست؟! اگر در مقام انشاء بگوییم که اصلاً در مقام انشاء اضطرار و عدم اضطرار معنا ندارد؛ خطاب شارع به خمر تعلق گرفته است: **لا تشرب الخمر**؛ به اضطرار کاری ندارد، به اکراه کاری ندارد. در مقام تنجز است که مقتضی برای تنجز حکم و عدم وجود مقتضی در اینجا مطرح می شود؛ یعنی همین که **لا تشرب الخمر** از آن بالا پایین می آید و می خواهد به این مکلف بخورد - عرض کردم که در وهله ای این تنجز پیدا می کند که شرایط برای اتیان مهیا است، غیر از علم یا غیر از ادراک و شعور و قدرت که مرتبه فعلیت است - اینجا بحث هست که آیا مقتضی برای احکام نسبت به «**ما لا يطيقون**» یا نسبت به شخصی که مکره یا مضطر است آیا مقتضی موجب تأثیر می شود یا نمی شود؟! ما می گوییم که نمی شود. مصالح و مفاسد در صورتی مؤثر است که مقتضی، مختار باشد، مکلف، مختار باشد؛ اگر مکلف مختار نبود مصالح و مفاسد نفس الامریه جهت اقتضاء نداشت و وقتی که جهت اقتضاء نداشت اصلاً از اول تنجز ندارد، تا اینکه ما سراغ ایجاب احتیاط و امثال ذلک برویم. اصلاً اقتضایی نیست، ایجاب احتیاط در صورتی مرفوع است که اقتضای برای تأثیر وجود داشته باشد بعد شارع **منه على العباد** ایجاب احتیاط را برمی دارد؛ ولی صحبت در این است کسی که نسبت به شرب خمر اضطرار دارد در صورتی که مشرف به موت است، یا کسی که مکره بر شرب خمر است در صورتی که با عدم شرب مشرف به هلاکت است، اصلاً حکم در مرتبه تنجز شامل این نمی شود. اگر شامل این بشود بعد شارع بیايد ایجاب احتیاط را بردارد یا او را بردارد، این خلاف عدل خدا می شود و اصلاً قبح عقلی دارد.

<sup>۱</sup> فوائد الأصول، ج ۳، ص ۳۳۸.

بله در بعضی از موارد ممکن است شارع این مطلب را بگوید؛ فرض کنید در مورد جهاد می‌گوید: اگر دفع کفار متوقف بر اقدام بر هلاکت است، من باب مثال روی مین رفتن است، اگر روی مین نروید فرض کنید کفار غلبه می‌کنند، خود شارع در آنجا گفته است باید بروید؛ لذا در آنجا دیگر هلاکت نیست بلکه آنجا شهادت است و فیض است و نجات است. در آن جایی که خود شارع اقدام بر هلاکت را فوز می‌داند مسئله فرق می‌کند. نه؛ در موارد عادی مثل شرب خمر؛ مثلاً حاکم ظالم است یا شخصی است که اسلحه هم دارد، می‌گوید: **إِمَّا أَنْ تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَ إِمَّا نَقْتُلَكَ** انسان چه کار می‌کند؟! می‌گوییم: این نهی **لا تشرب الخمر** نسبت به این شخص منجز است؛ حالا که منجز است شارع می‌آید **مَنْعَةً عَلَى الْعِبَادِ** این را برمی‌دارد. خب شارع خیلی کار لغوی در اینجا کرده است، چرا از اول منجز کرده است که بعد بیاید بردارد. اینکه مَنْع نشد بلکه مَنْع است این است که از اول اجازه ندهد که این امر نسبت به این منجز باشد؛ یعنی این امر **لا تشرب الخمر** می‌آید و شامل این نمی‌شود؛ همان‌طور که **لا تشرب الخمر** شامل صبی نمی‌شود و شامل نائم نمی‌شود. اما در بعضی از موارد می‌بینیم امر نسبت به همین نائم منجز است. در کجا؟ در آن جایی که صلاة است، فرق می‌کند موارد داریم تا موارد؛ یک جا می‌بینیم نسبت به یکی منجز است [مثلاً امر به] صلاة ظهر آمده این شخص نائم است **حَتَّى الْغُرُوبِ** خواب خیلی حسابی دارد خواب خرگوشی دارد، آیا امر نسبت به او منجز است یا نه؟! اگر منجز نباشد دیگر امر به قضا نیست. اینکه امر به قضا هست دلیل بر این است که امر به صلاة ظهر برای او منجز است؛ ولی فعلی نیست. فرق است بین اینکه امر فعلی باشد یعنی در مقام شعور و ادراک باشد، یا اینکه امر منجز باشد و فعلی نباشد مثل این. یا اینکه ممکن است خود شارع منع را بیاورید فرض کنید به زن حائض می‌گوید: - اگر زن حائض قدرت بر صوم دارد - به واسطه منع که آن حیض است **يَحْرُمُ عَلَيْكَ الصَّوْمُ**. خود شارع منع را می‌آورد؛ در عین اینکه منع را می‌آورد حکم به صوم منجز است. اگر منجز نباشد قضا نمی‌کند، در صورتی که حائض باید قضا کند. اگر حکم در مرتبه انشاء باشد که حکم به قضا نیست. حکم به قضا در صورتی است که حکم در مرتبه تنجز باشد والا اگر حکم در مرتبه انشاء باشد مثلاً خمر حرام است، وقتی که مکلفی وجود ندارد منجز نشده یا وقتی که فرض کنید صبی است منجز نیست، اگر صبی خمره‌اش را هم بخورد نوشش باد! چیزی نیست! خدا که عقابش نمی‌کند! ما اگر یک قطره‌اش را بخوریم پدرمان درمی‌آید ولی او اگر همه‌اش را بخورد چیزی نیست! این به خاطر این است که وجوب صوم بر زن حائض منجز شده است؛ اما خود شارع فعلیت آن را برمی‌دارد. زن حائض می‌گوید: من حاضرم روزه بگیرم، قدرتش را هم دارد ولی شارع می‌گوید: به واسطه حیض که منع است این وجوب صوم برداشته می‌شود، فعلیت برداشته می‌شود؛ اما همین حائض امر به صلاة اصلاً نسبت به او تنجز ندارد؛ یعنی ممکن است شخص واحد **بِالنِّسْبَةِ بَشِيئِينَ وَ تَكْلِيفِينَ** دو حالت مختلف داشته باشد بالنسبه به یکی آن حکم منجز است و به دیگری منجز نیست.

بناءً علیٰ هذا مطلبی را که ایشان می‌فرماید مطلبی درست است، اما ربطی به این بحث ندارد؛ یعنی نتیجه‌ای که ایشان می‌خواهند بگیرند که این حدیث رفع به چه می‌خورد، آن بحث دیگر است. اما اینکه بخواهند استفاده کنند چون خطاب **من أوّل الأمر** متعلق و متوجه به شاک نمی‌شود بنابراین شارع از باب متمم جعل نیاز دارد و محتاج است به اینکه خطاب ظاهری بیاورد و آن ایجاب احتیاط را بردارد؛ این مطلب ایشان ارتباطی با آن مسئله اول ندارد؛ یعنی در مطلب اول ممکن است بگوییم که این حکمی را که شارع در مقام جعل، وضع می‌کند ممکن است بالنسبه به خود شاک هم مدّ نظر قرار ندهد و لکن نسبت به تنجّز او ممکن است در یک وهله، حکم را نسبت به شاک منجّز قرار بدهد **لا فعلاً**، و ممکن است در یک مرتبه حکم را نسبت به شاک منجز قرار ندهد. بحث راجع به جعل حکم در مقام انشاء، به جعل حکم در مقام انشاء برمی‌گردد و آنچه که برای ما مفید است حکم برای مکلف در مقام تنجّز است و بین این دو مسئله فرق است. نباید این دو مسئله خلط بشود. إن شاء الله تتمه‌اش برای جلسه بعد باشد چون بحث یک قدری دقیق است.

تلمیذ: در واقع تمام موارد مربوط به مقام تنجّز است؟

استاد: بله دیگر اصلاً به تنجّز برمی‌گردد؛ در مقام تنجّز باید ببینیم آیا خطاب شامل این مکلف شده یا نه؟ اگر خطاب شامل مکلف شده بنابراین دیگر رفعش چه معنا دارد؟! اگر خطاب شامل مکلف نشده پس دیگر چه متّی در اینجا هست؟! اگر شامل نشده دیگر در این صورت ایجاب احتیاط و قضاء و رفعش معنا ندارد؛ چون از اول حکم شامل مکلف نشده است؛ یعنی از باب متمم جعل. یا اینکه از باب متمم جعل هم نه، بلکه خود این شارع یک خطاب را در مقام انشاء متعلق به خمر کرده است - به او کاری نداریم - **لا تشرب الخمر**، در مقام وقوع خارجی و در مقام تحقق خارجی باید ببینیم که آیا شارع شاک و جاهل را مشمول برای خطاب قرار داده است؟! اگر این‌طور است پس حکم منجّز شده است. مثل اینکه شما بگویید: در مقام تنجّز، نائم مشمول برای **صلّ الظهر** است، مشمول برای وجوب صلاة ظهر است الا اینکه نوم منع از فعلیت می‌کند، منع از فعلیت کردن منافاتی با وجوب قضا ندارد. خطاب متوجه این هست ولو اینکه حالا ...

یا اینکه فرض کنید در مورد غرامات یا دیون اگر شخص نائم با پایش بزند این را بیندازد و بشکند، وقتی که می‌شکند، وجوب ادای دین و غرامت بر ذمه نائم ثابت است، گرچه الآن فعلیت ندارد. چرا؟ چون نوم منع از فعلیت می‌کند اگر از خواب بیدار شود و ببیند که شیشه را شکسته است، اول کاری که می‌کند باید برود غرامتش را به صاحب مال بپردازد؛ یا اینکه نسبت به صبی گرچه خطاب متوجه صبی نمی‌شود اما اصل دفع دین نسبت به او متوجه خواهد شد حالا ولی صبی باید بپردازد اگر ولی داشته باشد یا اینکه اگر ولی نداشته باشد خود صبی بالغاً وقتی که به بلوغ می‌رسد در آن موقع این خطاب برای او فعلی می‌شود.

علی‌ای حال مسئله و بحث ما در مقام جعل نیست؛ بحث حدیث رفع و برائت در مقام تنجّز است و در

مقام تنجّز است که مولا **منّة علی العباد** یا حکمی را نسبت به مکلف منجّز می کند، اگر منجّز کرد وجوب قضاء یا ایجاب احتیاط می آید یا اینکه حکم را **منّة** منجّز نمی کند؛ پس در اینجا از اوّل [متوجه او] نشده است. اینکه شما بیاید و از باب مقدمه، متمم جعل درست کنید این مربوط به مقام انشاء است و ارتباطی با مسئله رفع ندارد. تلمیذ: یعنی منجّز است در مورد رفع در تمام این مسائل و رفع هم برمی گردد به آن تبعات وضعی؟ استاد: یعنی ممکن است ما قائل بشویم به اینکه جعل در مقام انشاء احتیاج به دو امر دارد؛ یکی امر اوّلی و یکی هم متمم جعل، درعین حال قائل به احتیاط بشویم در مسئله وجوب قضا یا در مورد ایجاب احتیاط و ممکن است ما قائل به جعل در مقام انشاء به جعل واحد بشویم درعین حال قائل به براءت بشویم، مسئله براءت هیچ ارتباطی اصلاً با مسئله مقدمه ای که ایشان گفتند ندارد.

**اللهم صل علی محمد و آل محمد**